

رئیس‌جمهور آمریکاو **جمهوری‌خواهان**

در آستانه روبه‌رو شدن با شکست سیاسی ناشی از تقابل با ایران هستند

ترامپ در مسیر کارتر



تاریخ سیاسی آمریکا بارها نشان داده ۲ حزب بزرگ این کشور، با وجود تفاوت‌های ایدئولوژیک، رقابت سخت و روایت‌های متضاد از قدرت، گاه در برابر برخی چالش‌های بین‌المللی، سرنوشتی مشترک و تکراری را تجربه می‌کنند. دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در بسیاری حوزه‌ها، از اقتصاد گرفته تا حقوق اجتماعی و نقش دولت در ایالات متحده، جهان‌بینی‌های متمایزی دارند اما وقتی پای قدرتنمایی در عرصه جهانی و مواجهه با بازگرایانی که قواعد بازی غرب را نمی‌پذیرند به میان می‌آید، گاه در دام الگوهای مشابه گرفتار می‌شوند. این الگوها نه حاصل برنامه‌ریزی مشترک بلکه محصول محدودیت‌های قدرت آمریکا، پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک و اشتباهات محاسباتی مقامات آن کشور است. یکی از روشن‌ترین نمونه‌های این سرنوشت مشترک، شکست راهبردی در برابر جمهوری اسلامی ایران است؛ شکستی که از دهه ۱۹۸۰ تا امروز، در اشکال مختلف، گریبانگیر هر ۲ حزب شده و نشان داده دشمنی با ایران می‌تواند هزینه‌های سیاسی سنگینی برای رئیس‌جمهور مستقر و حزب او در پی داشته باشد.

در واقع، دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در اصل رویکرد تقابلی با ایران اشتراک نظر نسبتاً پایداری دارند. هر ۲ حزب، با شدت و ضعف‌های متفاوت، ایران را تهدیدی برای منافع آمریکا، امنیت رژیم صهیونیستی و نظم آمریکایی می‌دانند. دموکرات‌ها معمولاً بر دیپلماسی و توافقات چندجانبه تأکید می‌کنند و جمهوری‌خواهان بر فشار حداکثری و گزینه نظامی اما وقتی این رویکردها به بن‌بست می‌رسد و ایران با استراتژی‌های نامتقارن خود پاسخ می‌دهد، نتیجه برای هر ۲ طرف مشابه می‌شود: فرسایش سیاسی در داخل، تضعیف موقعیت بین‌المللی ایالات متحده و در نهایت، آسیب به حزب حاکم. این همان سرنوشت مشترکی است که تاریخ آن را ثبت کرده و اکنون بار دیگر در حال تکرار به نظر می‌رسد.

نمونه کلاسیک این پدیده، دوران ریاست‌جمهوری جیمی کارتر است. سال ۱۹۷۹ میلادی، ۹۰ ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در تهران، ۵۲ آمریکایی توسط دانشجویان پیرو خط امام در پاسخ به پناه دادن واشنگتن به شاه مخلوع ایران، گروگان گرفته شدند. این بحران برای آمریکا ۴۴۴ روز به طول انجامید. کارتر، رئیس‌جمهور دموکرات، به جای استرداد محمدرضا پهلوی، تمام تلاش خود را برای آزادی گروگان‌ها به کار بست؛ از مذاکره گرفته تا عملیات نظامی ناکام «پنجه عقاب» در آوریل ۱۹۸۰ که صحنه‌ای ظریف شکست خود را جان ۸ نظامی آمریکایی را گرفت. ایران با نگه داشتن گروگان‌ها

به گمانم اگر روزی میان مردم

و در قشرهای مختلف جامعه‌ه نظرسنجی‌ای بر گزار شود و از آنان بپرسند: «از میان شهدای ۱۰ سال اخیر ایران، کدام شهدا را بیشتر می‌شناسید؟» احتمالاً نام شهید حاجی‌زاده در میان رتبه‌های نخست قرار خواهد گرفت؛ شاید دوم یا سوم. نام او پس از عملیات‌های «عده صادق» و حملات موشکی ایران به دشمنان کشور بیش از پیش بر سر زبان‌ها افتاده؛ تا آنکه خبر شهادتش، داغی سنگین بر دل بسیاری از ایرانیان نشاند.

برای دیدار با خانواده شهید، همراه سردار سرلشکر سیدحیی صفوی، دستیار و مشاور عالی فرمانده کل قوا، حجت‌الاسلام رستمی، رئیس نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها، آقای فضائی و جمعی از اعضای دفتر حفظ و نشر آثار رهبر شهید انقلاب اسلامی، راهی منزل شهید حاجی‌زاده می‌شویم؛ منزلی که هم‌زمان با محل کارشان در ۲۳ خرداد سال گذشته مورد اصابت قرار گرفت. همسر و نوه شهید هنگام وقوع حادثه در خانه بودند ولی به لطف خدا جان سالم به در بردند اما خانه دیگر قابل سکونت نبود و خانواده پس از شهادت، به منزل دیگری نقل مکان کردند. خانه جدید با اینکه حضور جسمانی شهید را به‌خود ندیده است اما حضور شهید در جای جای آن به چشم می‌خورد و آن چهره مهربان و خندان به میهمانان خوشامد می‌گوید. در یک سوی خانه، تصویری از شهید در کنار گنبد طلایی امام رضا علیه‌السلام قرار گرفته و زیر آن، ماکت موشک «پیبرشکن» به چشم می‌خورد؛ انگار دل‌بستگی او به حرم آقا و سال‌ها تلاشش برای اقتدار کشور، در یک قاب کنار هم نشسته‌اند.

دیدار با فرات آیات قرآن کریم و سپس سخنان سرلشکر صفوی آغاز می‌شود. او شهید حاجی‌زاده را نه فقط یک فرمانده نظامی، بلکه شخصیتی چندبعدی ذکر می‌کند و ۴ ویژگی برجسته او را برمی‌شمارد: «اندیشه و تفکر، اخلاق و رفتار، عملکرد و حضور مؤثر و میدان دادن به جوانان و تربیت کادر در مجموعه هوافضا».

سرلشکر صفوی از فرماندهای می‌گوید که نگاهش تنها به اداره مجموعه تحت فرمانش محدود نبود؛ به آینده می‌اندیشید و تلاش می‌کرد نیروهای جوان، متخصص و توانمند برای ادامه مسیر تربیت کند. به گفته او، بخش مهمی از تحول در توان موشکی و پهبادی ایران، حاصل همین نگاه آینده‌نگر و اعتماد شهید حاجی‌زاده به نسل جوان بود.

او با اشاره به نقش شهید در توسعه توان پهبادی کشور می‌گوید: «شهید حاجی‌زاده قدرت پهبادی ایران را متحول کرد و پهبادهای بمب‌افکن با شفاع پروازی بلند را توسعه داد. او معتقد بود کسانی که این مسیر پایدار و اثرگذار

باشند، باید دانش داشته باشند، چرا که بدون علم نمی‌توان کار

بزرگی انجام داد».

سخنانش به سال‌ها آغاز شکل‌گیری توان موشکی کشور

می‌رسد؛ به روزهایی که شهیدان حاجی‌زاده و طهرانی‌مقدم در

سیر ساخت و توسعه این توان گام برداشتند و با تکیه بر دانش،

تجربه و تلاش، آن را به مرحله‌ای تازه رساندند. در روایت سرلشکر صفوی، شهید حاجی‌زاده تنها یک فرمانده توانمند در عرصه نظامی نیست. او را باوظای صمیمی و نزدیک میان شهید و رهبر شهید انقلاب اسلامی سخن می‌گوید؛ رابطه‌ای که ریشه در اعتماد و علاقه داشت. به گفته او، رهبر شهید، شهید حاجی‌زاده را بسیار دوست داشتند و هنگام ارائه گزارش، گاهی گفت‌وگو میان آن دو با لجهه آذری ادامه پیدا می‌کرد؛ گفت‌وویی صمیمی که از نزدیکی و ارتباط ویژه آنان حکایت داشت. سرلشکر صفوی، این رابطه را بخشی از شخصیت و مسیر شهید می‌داند؛ فرماندهی که همواره خود را در مسیر ولایت تعریف می‌کرد و تلاش داشت در مسؤولیت‌ها و تصمیم‌هایش، در همان مسیر گام بردارد.

در میان همه روایت‌ها از دانش، مدیریت و توان نظامی، سرلشکر صفوی بر ویژگی دیگری نیز تأکید می‌کند: «حاجی‌زاده بسیار مردم‌دار بود و لبخند از لبانش دور نمی‌شد». نگاه به قاب عکس‌های شهید بر دیوارهای خانه می‌چرخد؛انگار تصاویر همان لحظه صدق گفتار سرلشکر صفوی را گواهی داند. آقای صفوی از عکسی قدیمی یاد می‌کند؛ عکسی که در آن، ۲۳ نفر از هم‌زمان کنار یکدیگر ایستاده‌اند: «از میان آن جمع، امروز فقط ۳ نفر باقی مانده‌ایم و ۲۰ نفر دیگر همه به شهادت رسیده‌اند». برای لحظه‌ای، سنگینی این جمله در فضا می‌ماند؛ دارم به مانندن ۳ نفر از ۲۳ نفر فکر می‌کنم که می‌گویند: «خانوند برای هر یک از ما برنامه‌ای قرار داده است. مهم این است که بتوانیم در مسیر خود قرار بگیریم و در راه خدا حرکت کنیم». سخنان سرلشکر صفوی در نهایت به مفهوم اقتدار می‌رسد؛ اقتداری که از نگاه او، نه برای جنگ، بلکه برای دور کردن جنگ از مردم و کشور ضروری است: «ما باید قدرتمند شویم تا بتوانیم سایه جنگ را از سر کشور و مردم دور کنیم».

کنار مبلی که سرلشکر صفوی نشسته، قاب بزرگی قرار دارد؛ امام حکیم شهید انقلاب اسلامی، شهید سلیمانی و شهید حاجی‌زاده کنار یکدیگر ایستاده‌اند؛ هر سه با لبخندی لب لب. هر بار نگاهم به عکس می‌افتد، انگار ۸۰۰۰ ساله دوباره در قلمب تیر می‌کشد سعی می‌کنم با یادآوری این آیه که «شهدا زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند». خودم می‌آرام و به خود یادآوری کنم این قاب، بیش از آنکه از پایان بگویند، از حضوری سخن می‌گوید که از چشم ما پنهان است. پایین همان قاب، عکس شهید حاجی‌زاده در کنار جوانی دیده می‌شود که نمی‌شناسم. در ذهنم یادداشت می‌کنم که بعد از مراسم از خانواده هویت آن شخص را که در کنار عکس رهبر شهید گذاشته‌اند بپرسم. حجت‌الاسلام رستمی سخنانش را با پیاپی از قرآن آغاز کرد و شهید حاجی‌زاده را مصدق آن دانست؛ آنجا که خداوند به کسانی که از یاری دین او دست می‌کشند، هوشیار می‌دهد گروهی دیگر را جایگزین آنان خواهد کرد؛ گروهی که بنا بر روایتی از پیامبر اعظم(ص)، به ایرانیان اشاره دارد. وی با اشاره به ویژگی‌هایی که خداوند برای این گروه برمی‌شمارد، می‌گوید: «خدا آنها را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان مهربان و

روایت دیدار با خانواده سرلشکر شهید امیرعلی حاجی‌زاده

از فلاح تا آسمان

فروتنند، در برابر دشمنان مقتدر و نفوذناپذیر، در راه خدا تلاش می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به دل راه نمی‌دهند». به گفته حجت‌الاسلام رستمی، شهید حاجی‌زاده نمونه‌ای از همین ویژگی‌ها بود؛ فرماندهی که در کنار صلابت و اقتدار در برابر دشمن، با مردم و مؤمنان مهربان و متواضع بود و در مسیر مسؤولیتش، از فشارها و ملامت‌ها هراس نداشت. او می‌گوید: «هر وقت شهید حاجی‌زاده را می‌دیدم لبخند، امید و با دقت نیز آینده را در چهره‌اش می‌دیدم. آدم در کنار او احساس می‌کرد این جریان هیچ‌وقت به بن‌بست نمی‌رسد».

آقای مهدی فضائی از مفهوم «قهرمان» می‌گوید؛ از جایگاهی مهم در همه جوامع و انسان‌هایی که ظرفیت تبدیل شدن به یک قهرمان ملی را پیدا می‌کنند؛ انسان‌هایی که تعدادشان، در هر جامعه، اندک و انگشت‌شمار است. او می‌گوید: «بعد از شهادت حاج قاسم، تصور این بود که شهید حاجی‌زاده یکی از معدود افرادی است که ظرفیت تبدیل شدن به یک قهرمان ملی را دارد». وی نقطه تمایز این شهدا با بسیاری دیگر را در نگاه دشمن می‌بیند؛ اینکه دشمن در چه یک کشور، آنان را به‌طور مشخص شناسایی و برای حذف شان اقدام کرد. این بخش از سخنان، مرا یاد احترام همیشه‌گام به شهیدای ترور می‌اندازد؛ عزیزی که دشمن، آنها را به خاطر فعالیت زیاد، اثر گذار و مفید، جداگانه و با دقت زیر نظر گرفت و انقدر او را به چشم آوردند که به این نتیجه رسید باید حذف‌شان کند و برای خاموش کردن‌شان، به طور ویژه دست به کار شد.

بعد از سخنان میهمانان، نوبت به خانواده می‌رسد؛ خانواده‌ای که شهید حاجی‌زاده را نه فقط در قامت یک فرمانده بلکه در نقش همسر، پدر، پدربزرگ و رفیقی قدیمی شناخته‌اند.

سردار رضا حیدری‌جوار، برادر همسر شهید، پیش از آنکه با ازدواج به خانواده حاجی‌زاده وارد شود، سال‌ها دوست و همراه او بوده است. رفاقت‌شان به کودکی بازمی‌گردد؛ با هم مدرسه می‌رفتند، در محله فلاح تهران بزرگ شدند و بعدها، در ساخت مسجد علویون محله نیز کنار یکدیگر بودند. با هم راهی جبهه شدند، سال‌ها در مجموعه هوافضا کنار هم کار کردند و حتی مدتی در یک خانه زندگی کردند؛ رفاقتی که از کوجه‌های کودکی آغاز شد و تا آخرین روزهای زندگی شهید ادامه یافت.

سرلشکر صفوی با شنیدن این خاطرات، رو به سردار حیدری‌جوار می‌کند و با لبخند می‌گوید: «پس چرا شهید نرسدی؟» بعد خودش پاسخ می‌دهد: «تو هم مثل منی؛ خدا هنوز ما را شهید نکرده». همسر شهید نیز می‌گوید: «خدا برای شماها هنوز مسؤولیت و وظیفه‌ای در نظر گرفته است».

سردار حیدری‌جوار از جوانانی می‌گوید که شهید حاجی‌زاده در سال‌های فعالیتش تربیت کرد؛ از نسلی که بخشی از توان علمی و فناوری کشور را شکل داد. به گفته او، امروز ۴۵ مجموعه دانش‌بنیان در کشور در حوزه هوافضا فعالیت می‌کنند و این ظرفیت‌ها، زمینه‌ای برای ماندن و فعالیت جوانان متخصص در کشور فراهم کرده‌اند.

به گفته سردار حیدری‌جوار، شهید حاجی‌زاده تلاش می‌کرد

موضوعاتی را که رهبر شهید انقلاب اسلامی در فرمایشات‌شان مطرح می‌کردند، در مجموعه‌زیر نظر خود به‌مرحله عمل برساند. برای نمونه، در موضوع فرزندآوری، کارکنانی را که تا ۲۰ سالگی بیش از ۲ فرزند داشتند، تشویق می‌کرد و به آنان هدیه می‌داد. در موضوع انس با قرآن و حفظ آن نیز حافظان قرآن را مورد تشویق قرار می‌داد؛ گویی برای او، ساختن یک مجموعه‌قدرتمند تنها به موشک و پهباد محدود نمی‌شد و رشد خانواده و پیوند با قرآن نیز بخشی از همان مسیر بود.

نوبت به همسر شهید، خانم منیره حیدری‌جوار می‌رسد. او از مردی می‌گوید که بسیاری او را با صلابت و اقتدار در میدان می‌شناخته‌اند اما در خانه چهره‌ای دیگر داشت: «ولایت‌پذیر بود. خیلی سجاوح بود. در مقابل دشمن رجزخوانی می‌کرد و جدی بود؛ اما در خانه، به‌شدت مهربان بود». او از رابطه شهید با فرزندان و نوه‌ها می‌گوید: «حال بود بچه‌ها یا نوه‌ها کنارش نشسته باشند و دست در گردنش نیندازند و به او محبت نکنند. روحی بسیار لطیف و مهربان داشت». تصویر فرماندهی که در میدان، محکم و استوار می‌ایستاد و در خانه، پناه محبت فرزندان و نوه‌ها بود، آرام‌آرام در ذهنم کامل‌تر می‌شود؛ صلابت در برابر دشمن و لطافت در میان خانواده.

علیرضا حاجی‌زاده، پسر شهید، از علاقه عمیق پدرش به امام شهید انقلاب می‌گوید؛ علاقه‌ای که تنها در کلام و گزارش‌های رسمی خلاصه نمی‌شد. او می‌گوید هر کاری که پدرش انجام می‌داد و از آن لذت می‌برد، دوست داشت رهبر شهید انقلاب نیز آن تجربه را داشته باشند. انقدر که آقا را دوست داشت. زهر حاجی‌زاده، دختر شهید که شروع به صحبت می‌کند، گوش‌هایم تیزتر می‌شود، چون محبتش را با مکه بودن خودش هنگام شهادت پدر آغاز می‌کند و من تا کلمه‌ای از حج و مکه و کعبه بشنوم، گویی برق گرفته باشدم و دارند از بهترین معشوقم سخن می‌گویند.

۲-۳ هفته پیش از سفر زهرآخانم، پدر به فرزندانش گفته بود: «همه بایباید خانه ما، کاراتان دارم». هر سه فرزند به خانه پدر می‌روند و شهید شروع به وصیت می‌کند. یکی از سفارش‌هایش این بوده‌است که اگر شهید شد، از رهبر شهید انقلاب درخواست انتقام نکلان و ایشان را به خاطر شهادت در کلام و گزارش‌های نروده، درباره مادر و همسرش نیز سفارش‌هایی می‌کند. دختر شهید، خاطره‌ای از سال ۹۰ را به یاد می‌آورد؛ زمانی که مادرش برای حج واجب رفته بود و در همان سفر، مادر بزرگش از دنیا رفت. زهرا به پدر گفته بود: «بابا خواهش می‌کنم سفر من مثل سفر مامان نشود» و پدر پاسخ داده بود: «منتظرش می‌مانم تا برگردی»؛ اما وقتی زهرآخانم، روبه‌روی خانه خدا ایستاده بود، در جایی که آدم گمان می‌کند هیچ خبری نمی‌تواند آرامش آسمان و زمینش را بر هم بزند، خبر شهادت پدر را می‌شنود. نمی‌دانم شنیدن خبر رفتن پدر، روبه‌روی خانه خدا چه حس‌سی دارد؛ جایی که دل، به آرامش نزدیک‌تر است و آدم خود را کوچک‌تر از همیشه در برابر عظمت خدا می‌بیند. شاید میان آن همه دعا و طواف و زمزمه، درد همه شکل دیگری پیدا کند؛ شاید آدم، در سخت‌ترین لحظه زندگی‌اش، پناهی نزدیک‌تر از آنجا پیدا نکند.



چپ» سخن بگوید اما اگر اقتصاد و مساله ایران حل نشود، این بهانه کافی نخواهد بود.

بدین ترتیب، آنچه سسی‌ان توصیف می‌کند، چیزی فراتر از یک بحران دیپلماتیک یا اقتصادی موقت است. این بازتولید یک الگوی تاریخی است که در ۲۰ حزب بزرگ آمریکا، با وجود تفاوت‌ها، در برابر استراتژی صبورانه و نامتقارن ایران آسیب‌پذیر می‌شوند. کارتر با ناکامی در آزادی گروگان‌ها به ریاست‌جمهوری تک‌دوره‌ای محکوم شد. ترامپ اکنون در آستانه تجربه‌ای مشابه قرار دارد؛ تجربه‌ای که نه‌تنها جایگاه شخصی او، بلکه شانس حزب جمهوری‌خواه در انتخابات میان‌دوره‌ای و حتی میراث دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش را تهدید می‌کند. بن‌بست فعلی که از اهداف بلندپروازانه نابودی توانمندی‌های ایران می‌تماس برای بازگشایی تنگه هرمز تقلیل یافته، نشان می‌دهد محاسبه اولیه آمریکا اشتباه بود و ایران بار دیگر توانسته قواعد بازی را به نفع خود تغییر دهد.

کارتر این درس را به بهای از دست دادن دومین دوره ریاست‌جمهوری آموخت. اکنون ترامپ و جمهوری‌خواهان در حال آموختن همان درس هستند؛ درسی که هزینه آن می‌تواند بسیار سنگین‌تر از آنچه سال ۱۹۸۰ دیده شد، باشد.

قرار بوده شهدا تشییع شوند و زهرا هنوز در مکه بوده، رو به پدر می‌گوید «بابا! خوندت درست کن و هموار کن که من به تشییعتم برسم» و می‌رسد. حرف پدر که گفته بود «منتظرت می‌مانم تا برگردی»، به شکلی دیگر محقق می‌شود؛ او بازمی‌گردد و به بدرقه پدر شهیدش می‌رسد.

مجلس آرام‌آرام به پایان نزدیک می‌شود؛ مانند همه دیدارهای خانواده شهدا با ذکر مصیبت ایا‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام، نام کر بلا در خانه می‌پیچد و خاطره‌های یک فرمانده و یک خانواده، به روضه‌ای می‌رسد که قرن‌هاست دل‌ها را به هم پیوند می‌دهد. پیش از رفتن، در خانه می‌چرخم و یادگاری‌ها و تصاویر مختلف شهید را نگاه می‌کنم. بر دیواری از خانه تابلویی بزرگ و سفید قرار دارد؛ مجموعه‌ای از عکس‌های شهید از سال‌های جوانی تا روزهای پیش از شهادت. در میان تصاویر، چهره‌هایی آشنا دیده می‌شوند؛ رهبر شهید انقلاب، شهید سیدحسن نصرالله، شهید صیاد شیرازی، شهید احمد کاظمی و شهید قاسم سلیمانی، هر در عکس، بخشی از مسیری است که از جوانی آغاز شده و به شهادت رسیده است.

یاد عکس شهیدی که نشناخته‌بودم می‌افتم و از پسر شهید هویتش را می‌پرسم و می‌گویند: «شهید سینا سهامی است؛ محافظ پدر بود و همراه ایشان به شهادت رسید». به نقطه دیگری از خانه اشاره می‌کند و می‌گوید: «آنجا هم عکسش هست به همراه شهید حسن شریفی که هر دو از محافظه‌های بابا بودند و همراهش شهید شدند». به آن سمت می‌روم و به ۲ قاب عکس از ۲ جوان در کنار قاب عکس شهید صاحب خانه نگاه می‌کنم. حضور عکس محافظان در خانه برایم جالب است؛ انگار آنها فقط نیروهای همراه یک فرمانده نبودند، بلکه بخشی از خانواده او بودند. شاید این هم نشانه‌ای از همان مردمداری و مهربانی‌ای باشد که از آن گفته شد؛ خصلتی که تنها در رفتار شهید نبوده و به خانواده‌اش نیز رسیده است.

در گوشه‌ای از اتاق، یوفه‌ای پر از نشانه‌ها و یادگاری است؛ از خنجر یمنی و شمشیر گرفته تا قطعه‌ای از حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، ماکت سقاخانه حرم امام رضا علیه‌السلام، پرچم ایران، گنبد حرم پیامبر صلی الله علیه و آله، یک تلفن همراه، دوربینی قدیمی از برند کنون و... به دوربین نگاه می‌کنم و حس می‌کنم همان دوربینی باشد که شهید در جوانی خریده بود و با آن از خانواده او بودند. شاید این هم نشانه‌ای از همان مردمداری و مهربانی‌ای باشد که از آن گفته شد؛ خصلتی که تنها در رفتار شهید نبوده و به خانواده‌اش نیز رسیده است.

چشمم روی گنبد می‌ماند و دلم راهی مدینه می‌شود؛ با خود فکر می‌کنم، ریشه همه این ایستادگی‌ها و مقاومت‌ها، به همان مسیری بازمی‌گردد که پیامبر اسلام آغاز کردند؛ مسیری که در آن، مهربانی و صلابت در کنار هم معنا پیدا می‌کنند؛ مانند میزبان امروزمان!

در آخرین تصویر، لبخند شهید هنوز از میان قاب‌ها پیداست؛ لبخندی که انگار پایان یک زندگی نیست، بلکه ادامه راهی است که از کوجه‌های محله فلاح آغاز شد، از جبهه و هوافضا گذشت و حالا در قاب‌های خانه و خاطره خانواده‌اش، همچنان جاری است.